

ساخت که تصمیم گرفتم بزودی با آنجا برگردم. نقشه‌های گوناگون طرح کردم و مسافرت‌های متعددی را در نظر داشتم که مخصوصاً یکی از آنها برایم بسیار جالب بود و حتی تصور آن موجب مسرت و شادمانیم میشد زیرا فکر میکردم که به کناره دریاچه «ماناسارووار» که از شگفتی‌های تبت است، تا محل برف‌های ابدی کوه «کابلاس» که در همان نزدیکی است بروم. اکنون هجده سال میگذرد. تمام آن سرخوشیهای مستی آورم فقط بصورت آرزوئی تحقق ناپندیر باقی ماند و با وجود شوق فراوانی که داشتم حتی دیگر نتوانستم به کشمیر هم بازگردم. زیرا روز بروز خود را بیشتر بجزریانات سیاسی و امور عمومی و اجتماعی سپردم. غریزه سرگردان من که حرکت و مساجرا را دوست میدارد باید بجای صعود به قله‌ها و عبور از دریاها خود را با انتقال و سفر در زندانها راضی سازد. با اینهمه باز هم از طرح نقشه‌ها برای رفتن به کوهها و دریاها دست برنداشته‌ام. این يك مایه نشاط و شادمانیست که هیچ کس حتی در سلول زندان هم نمیتواند از من بگیرد. به علاوه وقتی که شخص در زندانست جز نقشه کشیدن و خیال بافتن چه چیز برایش میماند؟ اکنون رؤیای روزی رادر نظر دارم که باز با استقبال حوادث به هیمالایا بروم و با عبور از گردنه‌ها بدریاچه و بکوههایی که همیشه مورد آرزویم بوده است برسم. در این انتظار ساعت ریگی زمان تهی میشود. جوانی میگذرد و جای خود را ببلوغ و پختگی سن میسپارد و آنچه بدنبال آن خواهد آمد خیلی بدتر و دردناکتر خواهد بود. گاهی با خود میگویم که پیری فرا خواهد رسید بدون آنکه بتوانم کوه «کابلاس» و دریاچه «ماناسارووار» را ببینم. اما سفر همیشه بزحمتش می‌ارزد حتی اگر پایان آن هم معلوم نباشد.

« آری کوهها در خاطر من می‌افرازند

بر تگاهها از سرخی شامگاه رنگ میگیرند

و روحم در برابر دیدگانم قسرا دارد

که در عطش برف‌های ابدی قله‌های تبت»^۱

ورودگانندی جی بروی صحنه، ساتیا گراها

و امریتسر

مقارن پایان جنگ بزرگ در هند، يك حالت تحريك و هیجان فوق العاده و پنهانی وجود داشت. صنعتی شدن کشور توسعه مییافت. طبقه سرمایه دار خیلی ثروتمند تر و نیرومندتر شده بود. این عده معدود که بالاتر از همه قرار داشتند استفاده های کلان برده بودند و با حرص و ولعی که برای تحصیل قدرت داشتند در کمین آن بودند که فرصتی بدست آورند و از سرمایه های خود سود بیشتری حاصل کنند. اما اکثریت عظیم مردم که در ناراحتی و فقر زندگی میکردند با کمال بیصبری انتظار داشتند بار سنگینی که کمر آنها را در هم میشکست هر قدر ممکن است سبک تر شود. در میان طبقات متوسط همه جا امیدوار بودند که رژیم موجود هند تحول و تغییر اساسی پیدا کند و از طریق طرح دور نماهای توسعه ها و پیشرفتهای جدید بخود مختاری سیاسی و بهبود وضع و سر نوشت عمومی مردم منتهی گردد. از آنجا که تظاهرات و سخنرانیهای سیاسی بشرط آنکه همراه با آرامش باشد قانونی و آزاد بود این قبیل تظاهرات هر روز بیشتر میشد و در آنها با اطمینان خاطر از اختیارات ملت و آزادی حکومت صحبت میشد. قسمتی از هیجانانگیز و تمایلات در توده های وسیع مردم و مخصوصاً در میان دهقانان هم بنظر میرسید. در مناطق روستایی « پنجاب » روشهای جا برانه سرباز گیری و فشارهای خشونت آمیز عمال انگلستان فراموش نشده بود. محاکمات متعدد که بعنوان توطئه بر ضد دولت صورت گرفته بود برخشم عمومی و احساسات نفرت آمیز مردم افزوده بود. کسانی که برای سربازی وارد خدمت ارتش هندی انگلیس شده و در جبهه های در دست جنگیده بودند هنگام بازگشت دیگر آن دهقانان ساده و خدمتگذار سابق نبودند اکنون آنها از نظر روحی و فکری بالغ شده بودند و عدم رضایت در میان ایشان متورم میشد و رواج مییافت

مسلمانها از وضعی که برتر کیه تحمیل شده بود خشمگین بودند و بر سر مسئله خلافت هیجاناتی بوجود آمده بود هنوز با تر کیه پیمانی بسته نشده بود اما وضع وخیم و تهدید کننده بنظر میرسید. ^۱ همه در حالیکه میجنبیدند و تکان میخوردند در حال انتظار بسر میبردند.

انتظار، يك انتظار آمیخته با امید که در عین حال رنگی از ترس و اضطراب داشت. در آن زمان احساس غالب و محسوس هندوستان بود. در همین وقت بود که قانون «رولات»^۲ و مقررات شدید و خفقان انگیز آن وضع گردید که بموجب آن ممکن بود بازداشتها و محاکمات ناروایی صورت گیرد. در آن قانون هیچیک از موازینی که از لحاظ حقوق انسانی و بشری اهمیت دارد مورد ملاحظه قرار نسیگرفت. در نتیجه يك موج خشم و نفرت سراسر کشور را فرا گرفت. حتی اعتدالیها هم با تمام نیروی خود بمخالفت پرداختند و با خشم و نارضایتی عمومی همراه شدند. در واقع تمامی هند صرفنظر از اختلافات عقاید و مسالك یکجا بر ضد اشغالگران خارجی قیام میکرد.

اکنون که این مطالب را مینویسم پس از پانزده سال که از آن زمان میگذرد بخاطر آوردن آن مقررات خشونت آمیز و ظالمانه و هیجان و عکس العمل عظیمی که ایجاد کرد برایم بسیار نیرو بخش است. هر چند این مقررات مدت سه سال قدرت قانونی داشت ^۳ تا آنجا که من خبر دارم در این مدت حتی یکبار هم مورد عمل قرار نگرفت و با اینهمه این سه سال که همواره با هیجان همراه بود پر آشوبترین و آشفته ترین سالهایی بود که از زمان قیام و عصیان سال ۱۸۵۷ در هند پیش آمده بود. در واقع اگر اصرار دولت انگلیس را برای بتصویب رساندن و عمل کردن این مقررات که مردم را بعصیان و آشوب و امیداشت در نظر بگیریم گاهی این فکر بنظر میرسد که گوئی اصولا غرض و منظور این بود که مردم

۱ - پس از آنکه ترك های عثمانی در چند صدسال پیش تمام آسیای صغیر یعنی سرزمین ترکیه امروز را متصرف شدند بتدریج امپراطوری خود را بسط دادند و باصرف سرزمینهایی که امروز کشورهای سوریه و لبنان و اسرائیل و ماورای اردن و عراق و مصر و قسمتی از عربستان را در آسیا تشکیل می دهد بر قسمت عمده سرزمینهای مسلمان تسلط یافتند و چون بغداد و قاهره دو مرکز خلافت اسلامی را هم بدست آورده بودند و خلافت ها را نابود ساختند پادشاهان عثمانی خود را خلیفه مسلمین هم شمردند. سلطان ترك عثمانی بزور شمشیر پیشوایان مذهب اسلام و فرماندهان را مجبور کرد که او را بعنوان خلیفه بپذیرند. در طول چند قرن سلطان عثمانی را که در اسلامبول حکومت میکرد امیر المؤمنین و خلیفه هم میگفتند و مسلمانان غیر شیعه جهان هم این امر را ناچار پذیرفتند. از جمله اکثر مسلمانان هند هم این وضع را قبول داشتند. وقتی در جنگ جهانی اول دولت عثمانی که در کنار آلمان و اطیش میجنگید شکست خورد و سلطان عثمانی خلع گردید موضوع خلافت هم از میان رفت. در حالیکه بسیاری از مسلمانان دنیا باین مسئله اهمیت میدادند. آنچه نهر و درباره مسلمانان هندوستان و موضوع خلافت نوشته است اشاره باین جریانهاست. در فصول آینده مطالب و اشارات بیشتری راجع به این موضوع خواهیم دید - م.

۲ - قانون رولات Rowlatt در ژوئیه ۱۹۱۸ در هند اعلام گردید - م.

بعضیان و آشوب برانگیخته شوند .

يك واقعیت جالب توجه دیگر هم اینست که اکنون پس از بانزده سال که از آن زمان میگذرد ما در کتاب قوانین خود یکرشته قوانین و مقررات داریم که خیلی شدیدتر از قانون رولات است و اغلب عمل و اجرا هم میگردد. در مقایسه با این قوانین که گاهی نشانه سخاوت کریمانه دولت انگلیس هم بشمار می آید و از آن اظهار رضایت میشود قانون رولات همچون يك « منشور آزادی » بود . البته شاید این فرق وجود داشته باشد که آنوقت ما يك قانون خودمختاری نداشتیم و حالا طبق طرح « مونتآگ-چلمسفورد » ما با اصطلاح خودمختاری داریم و باز هم طرح پیشرفت های جدیدی را برای ما فراهم میسازند. ما با اصطلاح در حال پیشرفت هستیم!

در آغاز سال ۱۹۱۹ سلامتی گاندی جی به علت ابتلا به بیماری مالاریا سخت متزلزل گردید . و تقریباً از روی بستر بیماری خود از نایب السلطنه بریتانیا در هند درخواست کرد که با مقررات « قانون رولات » موافقت نکند . درخواستهای او هم مانند درخواستهای دیگران پذیرفته نشد و باین جهت بود که برخلاف میل خودش در رأس نخستین نهضت انقلابی عظیمی که تمامی ملت را شامل میشد قرار گرفت . او نهضت « ساتیا گراها ساپها »^۱ را آغاز کرد. اعضای این نهضت متعهد میشدند که اگر بخواهند قوانین « رولات » را عمل کنند مقررات آن اطاعت نکنند و از اطاعت بهر نوع مقررات دیگری از این قبیل نیز که محتملاً وضع شود نیز خود داری کنند. مفهوم این امر آن بود که علناً و بی پروا با استقبال زدن بروند. وقتی که اعلان این طرح را در روزنامه ها خواندم عکس العمل این بود که تسکین خاطر ای احساس کردم زیرا بالاخره يك وسیله برای خروج از بن بست و يك روش اقدام و عمل بدون بیج و خم و صریح و روشن و محتملاً مؤثر پیدا شده بود . در حالیکه از شور و شوق سرمست شده بودم میخواستم فوراً به نهضت « ساتیا گراها » به پیوندم دیگر بهیچوجه به نتایج این عمل خود یعنی غیر قانونی بودن و زندانی شدن و نظایر آن یا اینکه اگر باین کاربرد لازم مورد مسخره واقع میشوم اهمیت نمیدادم . اما ناگهان واقعیت بطور خشونت آمیزی سبب سرد شدنم شد زیرا دیدم که این امر بتنهائی و خود بخود نمیتواند صورت پذیرد . پدرم با این فکر جدید مخالفت میکرد . او هرگز خودش را خیلی

۱ - ساتیا گراها ساپها - بمعنی « انجمن مبارزه همراه حق » میباشد . کلمه « ساتیا گراها » ضمن مبارزات هندیان آفریقای جنوبی در تحت رهبری گاندی بوجود آمد . در واقع گاندی آنرا بوجود آورده است . همین کلمه است که اغلب بصورت « مقاومت منفی » ترجمه میشود . اما معنی درست آن مبارزه همراه حق و در راه حق است . گاندی عقیده داشت وقتی که ملتی در راه حقیقت مبارزه میکند و حق هم با اوست احتیاج به اعمال خشونت ندارد و عاقبت با نظایر مسالمت آمیز و فداکاری و مقاومت به منظور خود خواهد رسید .

بآسانی دستخوش جریانهای تازه نمیساخت و همیشه پیش از آنکه تهدیدی بهپدید بگیرد با کمال دقت نتایج آنرا پیشبینی و حساب میکرد. و هرچه بیشتر به «ساتیاگراها سابهها» و برنامه آن میاندیشید این موضوع او را بیشتر یزار و ناراحت میساخت. از خود میپرسید که آیا زندانی شدن عده زیادی از افراد چه نایدهئی ممکن است بیار آورد؟ چنین امری چه فشاری بردستگاه دولت وارد میساخت؟ اما علاوه بر این ملاحظات عمومی و کلی در پشت افکار و نظریات خود و در پشت روشی که اتخاذ میکرد در واقع میخواست از شخص من دفاع کرده باشد و گرفتاری و ناراحتی را که ممکن بود در پیش داشته باشم دورسازد. بنظر او خشونت آمیز و بی مورد بود که من بزندان بروم. حرکت و هجرت عظیم يك ملت بسوی زندانها هنوز يك نقشه آینده و يك اقدام احتمالی بود. اما خود فکر بخودی خود هیچ جالب توجه بنظرش نمیرسید. پدرم بفرزندانش فوق العاده علاقمند بود. هر چند احساساتش را بظاهر نشان نمیداد اما درزیر این خویششن داری، مهربانی و محبت فراوانی را پنهان داشت پدرم و من در مورد پیوستن به نهضت ساتیاگراها اختلاف پیدا کردیم.

این اختلاف مدت درازی طول کشید و چون هر دوی ما با اهمیت فوق العاده امری که بر ایمان مطرح بود توجه داشتیم و میدانستیم که ممکن است زندگانی هر يك از ما را بکلی زبرور و دگرگون سازد حتی المقدور سعی داشتیم که با یکدیگر بهمدارا و سازش رفتار کنیم. میل داشتم که هر چه میتوانم از رنج و ناراحتی که نشان میداد بکاهم و در عین حال تردیدی نداشتم که دنبال کردن راه «ساتیاگراها» برایم بصورت يك ضرورت ثانوی زندگی در آمده است. برای هر دو مان وضع دشوار بود. شبهای دراز را بیدار میماندم و تنها و ناراحت بقدم زدن و فکر کردن میپرداختم و سعی داشتم راه حلی برای خود پیدا کنم. بعدها فهمیدم که پدرم نیز حتی چند بار روی زمین خوابید تا با این تجربه بفهمد که وضع خوابیدن روی زمین چگونه است. زیرا یقین داشت که پسرش در زندان بچنین وضعی گرفتار خواهد شد.

گانندی جی دردنبال اقدامات خود و برای درخواست اقدام بالله آباد آمد و با پدرم بمذاکرات مفصلی پرداخت که من در آنها شرکت نمی کردم و حضور نداشتم. بر اثر آن مذاکرات گانندی جی به من توصیه کرد که هیچ اقدامی نپردازم و هیچ کاری نکنم که پدرم را ناراحت سازد. من با ناراحتی و نارضایتی باین توصیه ها تسلیم شدم و آنها را بپذیرفتم. اما هند صحنه وقایع و حوادثی شده بود که همه چیز را عوض میکرد. نهضت «ساتیاگراها» نیز ناچار گردید از اقدام صرف نظر کند و فعالیت خویش را متوقف سازد.

روز ساتیاگراها... تعطیل عمومی بازار گانی و خرید و فروش در سراسر هند... تیراندازی پلیس و ارتش در «دهلی» و «امریشر» و کشته هائی که زمین را میپوشاند...

انبوه بهیجان آمده و زنجیر گسسته در امریتسر و احمد آباد . . . کشتار «جالیانوالا باغ» وحشت بی پایان و اعمال ننگین و هولناک قانون حکومت نظامی در پنجاب، پنجاب از سایر قسمتهای هند جدا شد و انگار پرده ضخیمی بر آن کشیدند که آنرا از دنیای خارج مخفی سازد بی خبری تقریباً کامل بوجود آمد و مرزها از هر دو سو بسته شد. هیچ کس نمیتوانست بآن سامان برود یا از آنجا بیاید.

گاه بگاه يك شخص منفرد از آن جهنم بشکل معجزه آسائی میگریخت اما چنان وحشتزده بود که نمیشد هیچ نوع خیر جالبی راجع بجزئیات حوادثی که در آنجا روی میداد از او بیرون کشید و ما هم در این سوافسرده و ناتوان با قلبی لبریز از درد و رنج در کمین يك خبر بودیم. بعضی ها آماده بودند که داوطلبانه پنجاب بروند و با وجود حکومت نظامی باین سر زمین که دستخوش فشار و تضيیقات جهنمی شده بود برسند اما جلو آنها را میگریختند. در این انتظار از طرف «کنگره» سازمانی برای کمک بوجود آمد و اقدام را شروع کرد.

همینکه قانون حکومت نظامی در مناطق اصلی لغو گردید و باشخصان اجازه دادند که از مرز بگذرند عده‌تی از شخصیتهای ممتاز از جمله اعضای «کنگره» گروه گروه به آنجا رفتند و کمک و معاضدت خود را تقدیم داشتند و بتحقیق پرداختند. کمکها تحت رهبری «باندریت مدان موهن مالاویا»^۱ و «سوامی شرادانندا» صورت میگریفت. قسمت تحقیق و بازجوئی اصولاً بمهده پدم و آقای «چیتارانجن داس»^۲ واگذار بود. گمانی جی در تمام این اقدامات از نزدیک اظهار علاقه میکرد و دیگران اغلب با او مشورت میکردند. «دیشیندوداس» مخصوصاً بمنطقه «امریتسر» پرداخت و من مأموریت یافتم که در اختیار کامل او قرار گیرم و با او همراهی و همکاری داشته باشم. بسیاری از گواهیهایی که درباره کشتار «جالیانوالا باغ»^۳ بعداً در گزارش تحقیقات کنگره انتشار یافت با حضور

۱ - به حاشیه صفحه ۷۷ رجوع شود. م.

۲ - چیتارانجن داس - از وطن پرستان معروف و رجال سیاسی ممتاز هند است که در ۱۸۷۰ متولد شد. در کلکتہ و کیل عدلیه بود از سال ۱۹۰۶ به فعالیت های سیاسی و نهضت ملی هند پیوست. بارها در محاکمات ملی دفاع از وطن پرستان و متهمین سیاسی را بعهده گرفت.

در سال ۱۹۱۹ بطوریکه در این صفحه دیده میشود کار تحقیق درباره ماجرای شهر امریتسر و کشتار مردم بیدفاع از طرف نیروهای انگلیسی را بعهده گرفت. بعدها بطوریکه خواهیم دید باید نهر و همکاری سیاسی نزدیکی برقرار ساخت و یکی از نزدیکترین دوستان او شد و بانفاق او در داخل نهضت کنگره حزب سواراج (استقلال) را تشکیل داد و در سال ۱۹۲۵ در گذشت. چیتارانجن داس را به لقب «دیشیندو» هم مینامیدند که بمعنی «برادر دوست مردم» است و در کتاب بارها همین لقب بجای نام اصلی او آمده است. م.

۳ - در سال ۱۹۱۹ و هنگام نهضت ساتیاگراها دولت از رفتن گاندی جی به دهلی جلوگیری کرد باین علت در شهر امریتسر که از شهرهای شمالی هندو نزدیک دهلیست هیجانانی پیش آمد. دولت به آنجا نیروهای نظامی فرستاد و حکومت نظامی اعلام کرد و در روز ۱۳ آوریل نیروهای انگلیسی بروی مردم غیر مسلح و بیدفاعی که در محل جالیانوالا باغ گرد آمده بودند تیراندازی کردند و در مدت کمتر از ۱۰ دقیقه ۶۰۰ نفر کشته و چندین هزار نفر مجروح شدند. ژنرال میکائیل دایر Dwyer فرمانده نیروهای انگلیسی بود. اطلاعات بیشتری در متن کتاب داده شده است. م.



جوانمردان کور و لیدی ایری فوج کالج هارو

ما جمع آوری شده بود. بارها ما را بمحل حوادث و وقایع بردند تا در محل بتحقیق و آزمایش دقیق حوادث پردازیم.

تصور میکنم آقای « ادوارد تامپسون » حکمران محل شایع ساخت که ژنرال « دایر » انگلیسی تصور کرده است که « باغ » یعنی آن محوطه که بشکل هولناکی بسته و محصور است، چندین راه خروج دارد و باینجهت دستور داده است که مدت درازی تیراندازی کنند، ولی حتی اگر این موضوع هم صحیح باشد - و در عمل هم باغ مزبور چند راه خروجی دارد - مسئولیت و گناه او بهیچوجه تخفیف نمی پذیرد. اما چیزی که خیلی عجیب است اینست که محتملاً چنین چیزی بتصور او آمده باشد و چنین تأثیری در او پیدا شده باشد زیرا هر کس دیگری که در جای او میبود و در مقر سکونت او قرار میداشت میتواندست صحنه های تیراندازی را ببیند و ببیند که اطراف آن محوطه را عمسارات بلند چند طبقه گرفته است و راه فراری وجود ندارد. فقط در یک قسمت و آنهم در طول حدود سی متر ساختمان دیگری جز یک دیوار کوتاه وجود نداشت که ارتفاع آن در حدود یک متر و نیم بود. در زیر شلیک های مرگباری که مردم را درو میکرد هزاران نفر نا امیدانه و بدون آنکه بتوانند راه فراری پیدا کنند سوی این دیوار دویده بودند و سعی کرده بودند از آن بالا بروند. چنین بنظر میرسد که برای جلوگیری از فرار مردم دستور صادر شده بود که مخصوصاً باین طرف باغ شلیک شود. هم اظهارات و گواهی مردم و هم جای گلوله ها که بر روی دیوار باقی بود این موضوع را ثابت میکرد. موقعی که کار پایان رسید در دو طرف این دیوار اجساد کشته ها و مجروحین بالا رفته بود.

تقریباً آخر سال (۱۹۱۹) بود که من با قطارشبانه از « امریتسر » به « دهلی » برگشتم. واگنی که من در آن داخل شدم تقریباً پر بود. تمام تختخواب های قطار جز یکی از تخت های بالائی، گرفته شده بود. مسافرین همه خوابیده بودند. من همان تخت خالی را گرفتم. صبح دیدم که تمام همسفران من افسران انگلیسی ارتش بودند. آنها با صدای بلند با یکدیگر حرف میزدند و من بخوبی میتوانستم حرفهایشان را بفهمم. یکی از آنها بشکل جسورانه و خشنی که پیدا بود خیلی از خودش راضی است حرف میزد. فراری که بعد فهمیدم این آقا خود ژنرال « دایر » انگلیسی و قهرمان جالیانوالا باغ بود و با آب و تاب فرادان از حوادث شومی که در « امریتسر » بدستور او روی داده بود تعریف میکرد. مخصوصاً متذکر میشد که تمام دهلی در تحت اختیار کامل او قرار داده شده بود و او هم دلش میخواسته است این شهر شورشی را بغنا کستر مبدل سازد اما رحم و شفقت مانع او شده است! در آن موقع او از « لاهور » که برای جواب گوئی بکمپسیون تحقیقات « هانتر » بآنجا رفته بود، باز میگشت. حرفهای او مرا بخشم می آورد و رفتارش نیز بسیاری ادبانه

وخشن بود مثلاً در ایستگاه راه آهن دهلی با پیژاما و روبندوشامبر از قطار بروی سکوی ایستگاه آمد. پیژامه اش راه راه بود و خطوط سرخ روشن داشت. ^۱ در دوران تحقیقاتی که در پنجاب بعمل می آمد گاندی جی را بسیار میدیدم. اغلب تذکرات او بعلمت جسارت و شهامتی که در خود داشت برای کمیته ما خیلی خوشایند نمی افتاد. اما تقریباً او همیشه نظرش را با نیروی حوصله و استدلال بما می قبولاند و حوادث بعدی هم خردمندی او و صفت نصایحی را که بما میداد ثابت میکرد. احساس میکردم که در درونم اعتماد فراوانی نسبت بخردمندی سیاسی او افزایش می یابد.

حوادث پنجاب و تحقیقات عمیقی که پدرم شخصاً در این زمینه انجام داد در خود او نیز اثر فراوانی گذاشت. تمام ارکان و اساس اعتقاد و ایمانی که بعقود قانونی و حقوق مدنی و اساسی داشت متزلزل گردید. روحش کم کم تحول می پذیرفت و بصورتی درمی آمد که نتایج آن یکسال بعد معلوم شد. قبلاً هم موقعیت اعتدالی او متزلزل شده بود. چون از روزنامه اعتدالی «لیدر» (راهنما) که در الله آباد منتشر میشد ناراضی بود. خود او از اوایل ۱۹۱۹ با انتشار روزنامه دیگری بنام «ایندیاندنت» (مستقل) در الله آباد پرداخت. این روزنامه با موفقیت فراوان مواجه گردید اما از همان آغاز کار با بکرشته مشکلات و دشواریهای مزاحم روبرو شد. مدیران، سردبیران و اداره کنندگان امور اداری همه در این وضع مسئولیت داشتند. خود من یکی از مدیران آن بودم در حالیکه تجربه شایسته و کافی برای این کار نداشتم و گرفتاریهای روزنامه برایم صورت کابوس هولناکی را پیدا کرده بود. وقتی که پدرم و من هر دو بخاطر حوادث پنجاب به آن سامان رفتیم کار روزنامه خیلی منشوش تر گردید و مشکلات اقتصادی و مالی زیادی گریبانگیرش شد. روزنامه ما هر چند که در سالهای ۱۹۲۰ و ۱۹۲۱ تیراژ فراوان و درخشانی داشت هرگز مخارج خود را تأمین نمیکرد. از وقتیکه ما بزندان افتادیم روزنامه مزبور روبرو رفت و بالاخره

۱ - معمولاً اروپائیان با پیژامه در برابر دیگران حضور نمی یابند. پیژامه جامه خواب است و کسی که با پیژامه در برابر دیگران حاضر میشود نشانه آنست که یا خیلی بی ادب است و باید دیگران بی اعتناست و احترام دیگران را رعایت نمیکند. بدین جهت در ایران هم که رواج یافته است مردم در خانه یا کوچه و بازار و بیلاقی پیژامه یا بقول بعضی ها «پی جامه» و «پیر جامه» و نظایر آن می پوشند در نظر خارجیها و اروپائیها خیلی تعجب آور و مضحک و دور از ادب جلوه گر میشود.

ضمناً بدینست متذکر شوم که «پیژامه» در اصل کلمه «پای جامه» و فارسی است. کلمه «پای جامه» در هند رواج داشت و انگلیسیها آنرا بصورت «پیژاما» اقتباس کردند و در زبان خود رایج ساختند و بعد هم از زبان انگلیسی بزبانهای دیگر منتقل شده است و حتی به این صورت فرنگی شده بجای «پای جامه» بوطن خود ایران هم آمده است. م.

در اوایل ۱۹۲۳ تعطیل شد. این تجربه مرا از اداره کردن روزنامه و روزنامه نگاری ترساند بطوریکه از آنپس هر گونه دعوت برای همکاری در قبول مسئولیت روزنامه بی را رد کرده‌ام. بدیهی است که گرفتاریهای زندانها و اشتغالات فراوان خارج از زندان، چنین فرصتی هم برایم نمیکنداشت.

هنگام نوبت سال ۱۹۱۹ پدرم ریاست «کنگره» را که در امریتسر اجتماع کرد بعهده داشت. در آنموقع پیامی خطاب بر رؤسای اعتدالیون که خودش آنها را «لیبرالها»^۱ مینامید انتشار داد و از آنها دعوت کرد که بعلمت وضع جدیدی که بر اثر خشونتها و کشتارهای اخیر پیش آمده است آنها نیز در دوران اجلاس «کنگره» شرکت جویند. او در پیام خود گفت و برای ایشان نوشت که «قلب پنجاب خونین است و شما را بکمک می طلبد». اما آنها باز هم خاموش ماندند. آنها در برابر صدای پدرم خود را بکری زدند و دعوت شرکت در کنگره را رد کردند. این رد کردن، عواطف پدرم را جریحه دار ساخت و فاصله بی را که میان او و آنها پیدا شده بود وسیع تر کرد.

در این دوران اجلاس کنگره در امریتسر شخصیت ممتاز گاندی جی معلوم میگردد و بر کنگره تسلط می یافت. «او کاما نیاتیلک»^۲ نیز حضور داشت و در جریان کارها نقش عمده بی اجرا میکرد. اما بدون کوچکترین تردید، اکثریت نمایندگان و علاوه بر آن اکثریت مردم متوجه گاندی جی شدند و او را بعنوان تنها رهبر خود برگزیدند. شعار «مهاتما گاندی کی جای!» (مهاتما گاندی زنده باد!) در افق سیاسی کشور ترسیم میشد. برادران «علی»^۳ هم که بتازگی از زندان بیرون آمده بودند به «کنگره» پیوستند. نهضت ملی شکل و قدرت جدیدی پیدا میکرد و براه تازه بی متوجه می شد.

محمد علی بزودی از جانب هیئت خلافت، با اروپا اعزام گردید. در هند هم «کمیته خلافت» روز بروز بیشتر تحت نفوذ گاندی جی قرار میگرفت و با افکار او در باره «عدم همکاری» و «عدم خشونت» که راه و روش او بود آشنائی مییافت. اکنون خاطره

۱ - اعتدالیها یا لیبرالها يك گروه محدود از رجال سیاسی هند بودند که گاهی هم بعنوان «حزب ایسرال»

نامیده میشدند و يك نوع نمایلات ملایم اصلاح طلبانه نشان میدادند. اما همواره در مقامات عمده دولتی قرار میگرفتند و اغلب از نظرهای دولت هواداری میکردند و با فعالیت های دولتی همکاری داشتند و از نهضت کنگره دوری می جستند. در فصول آینده بهر و آنها و سران ایشان را چنانچه باید معرفی کرده است و راه و روش سیاسی شان را مورد تجزیه و تحلیل دقیق قرار داده است. م.

۲ - به حاشیه شماره ۲۲ صفحه ۵۵ رجوع شود. م.

۳ - منظور از «برادران علی» محمد علی و شوکت علی دو نفر از مبارزین مسلمان و رهبران مسلمانان هند

میباشد که در نهضت ملی هند نقش عمده بی داشتند بدمهم درباره ایشان مفصل تر صحبت خواهد شد. م.

یکی از نخستین اجتماعات رؤسای کمیته خلافت و «علماء»^۱ را در دهلی بخاطر میآورم که در ژانویه ۱۹۲۰ تشکیل گردید. یک هیئت نمایندگی از جانب کمیته خلافت میخواست بحضور نایب السلطنه، فرمانفرمای انگلیسی هند، برود و قرار بود که گاندی جی هم در این هیئت نمایندگی شرکت کند. رسم چنین بود که متن نامه‌ی که برای نایب السلطنه در جلسه ملاقات قرائت میشد قبلاً برای اطلاع او فرستاده شود. این کار طبق مرسوم پیش از رسیدن گاندی جی به دهلی صورت گرفته بود. وقتی که گاندی جی سر رسید و متن نامه را باو نشان دادند عدم موافقت خود را با آن اظهار داشت و حتی گفت چنانچه متن آن اصلاح نشود و تغییر کلی نپذیرد برای او غیر مقدور خواهد بود که در هیئت نمایندگی شرکت جوید. گاندی جی از طرز مبهم و جمله پردازیهای متن مزبور ناراضی بود و میگفت هیچ چیز دقیقی درباره حد اقل درخواستهای مسلمانان که از آن صرف نظر نخواهند کرد گفته نشده است و این وضع نه برای نایب السلطنه و نه برای دولت انگلستان و نه برای مردم و نه حتی برای خود هیئت نمایندگی صحیح است. وقتی که نمیتوان مطالبات را مطرح ساخت و برای تحقق آنها مبارزه را تا آخر دنبال کرد چه فایده دارد که مطالب کلی گفته شود و حد اکثر مطالبات و درخواستها مطرح گردد. در واقع چیزی که در آن موقع لازم بود این بود که بطرز روشن و غیر قابل تردیدی حد اقل مطالبات معلوم و روشن گردد و مورد درخواست قرار گیرد و بعد هم برای تحقق و قبول شدن آن تا پای جان ایستادگی و اصرار شود. اگر واقعاً میخواستند بمبارزه پردازند و حقوقی بدست آورند در حقیقت این تنها روشی بود که هم صحیح و هم شرافتمندانه میبود.

این روش و این نظر برای محافل سیاسی و سایر محافل هند انقلابی بود. ما عادت کرده بودیم که مطالب مبهم و اغراق آمیزی را در زیر گلهای جمله پردازی و عبارات زیبا بگنجانیم و همیشه در درون خود فکر يك نوع گفتگو و چانه زدن را پنهان میکردیم. اما گاندی جی نظر خود را تحمیل کرد و ضمن نامه دیگری که برای منشی مخصوص نایب السلطنه نوشت ابهام کلی متن اولی را متذکر شد و ضمناً چند درخواست دیگر تهیه کرد و خواست که آنها را هم بر درخواستهای متن اولی بیفزایند. بنظر او اینها حد اقل درخواستها بود. پاسخ نایب السلطنه جالب توجه بود زیرا درخواستهای اضافی گاندی جی را رد کرد و اظهار داشت که بنظر او همان متن اولی کاملاً خوب و کافیست. گاندی جی که ملاحظه میکرد این مبادله نامه‌ها وضع شخص او و کمیته خلافت را مشخص و روشن ساخته است عاقبت پذیرفت که در هیئت نمایندگی شرکت کند.

پیدا بود که دولت درخواستهای کمیته خلافت را نپذیرد و بنا بر این مبارزه اجتناب

۱ - سازمان «علماء» يك اجتماع از سران و رهبران مسلمانان هند بود که هنوز هم باقیست. م.

نایدیرمینمود. طبعاً مباحثات و گفتگوهای درازی با « کمیته خلافت » و « علما » پیش آمد که در جریان آن مخصوصاً موضوع « عدم خشونت » و « عدم همکاری » که نظریات گاندی جی بود مورد بحث واقع شد. گاندی جی اعلام داشت که حاضر است رهبری مبارزه را عهده دار شود بشرط آنکه نظر او درباره عدم خشونت با تمام نتایج احتمالی که بیار آورد بدون اظهار ضعف و بدون تلف کردن وقت و بدون تزلزل روحی پذیرفته شود. همکاران مسلمان او و رهبران مسلمانان نمیتوانستند افکار او را بدرستی درک کنند با وجود این آنها را قبول می کردند و تذکر میدادند که پذیرفتن این نظریات فقط جنبه سیاسی دارد و نه صورت پذیرفتن يك آئین مذهبی. زیرا در مذهب آنها (مذهب اسلام) اعمال شدت و بکار بردن زور و خشونت بخاطر يك هدف و منظور صحیح و عادلانه منع نشده است و جهاد جزو اصول دین است.

در جریان سال ۱۹۲۰ نهضت سیاسی هم موازات فعالیت و نهضت کمیته خلافت توسعه میپذیرفت و هر دو بسوی يك هدف میرفتند و عاقبت وقتی که « کنگره » برنامه « عدم همکاری » و « عدم خشونت » را که از طرف گاندی جی پیشنهاد شد تصویب کرد و پذیرفت این هر دو نهضت دست بدست هم دادند و بهمکاری پرداختند. کمیته خلافت نخستین سازمانی بود که این برنامه را پذیرفت و در جنب آن قرار گرفت. روز اول ماه اوت برای روز آغاز تبلیقات و فعالیت تعیین گردید.

چند ماه پیش از آن يك شورای مسلمین (که تصور میکنم شورای « جامعه مسلمین » بود) در الله آباد اجتماعی تشکیل داد تا برنامه و خط مشی خود را روشن سازد. این اجتماع در منزل « سید رضا علی » منعقد شد. محمد علی آنوقت هنوز در اروپا بود اما برادرش شوکت علی حضور داشت. اگر خاطره این مجمع در ذهنم باقی مانده است از آنجهت است که برای من بسیار یأس آور بود و مرا عمیقاً مأیوس ساخت. از شوکت علی که طبعاً سرشار از شوق و حرارت بود چیزی نیگویم اما دیگران همه حالتی اندوهناک و ناراحت داشتند. آنها شهامت و جرأت نداشتند که مخالفت خود را اظهار کنند در عین حال میل هم نداشتند که بيك کار روشن و صریح بپردازند. من با خود فکر میکردم که این قبیل اشخاص چگونه میخواهند مردم را برای يك نهضت انقلابی و مبارزه با امپراطوری بریتانیا رهبری کنند؟ گاندی جی با آنها بصحبت پرداخت و ایشان را با اقدام و مبارزه تشویق کرد و ظاهراً

۱- جامعه مسلمین یا « مسلم لیگ » سازمانی بود که در سال ۱۹۰۹ برای دفاع از حقوق مسلمان تشکیل گردید و مدتها در مبارزات ملی برای تحصیل استقلال با کنگره ملی هند همکاری داشت. بعدها بر اثر تحریکات و نفاق افکنی های دشمنان بشرحی که در متن های آینده خواهیم دید مدعی از مسلمانان و جامعه مسلمین از نهضت ملی جدا شدند و يك کشور جداگانه برای مسلمانان درخواست کردند که اکنون صورت پاکستان بوجود آمده است. این جدائی بخصوص وقتی که نهضت ملی هند قدرت زیادی پیدا کرد بیشتر درخواست میشد.

همین امر آنها را بیشتر بوحشت انداخت . گاندی جی با همان لحن مخصوص و دیکتاتور مآبانه خودش صحبت کرد زیرا او در عین حال که ساده و بی تکلف بود همچون الماس، تیز و محکم بود . چشمان او نرم و عمیق بود اما يك قدرت و اراده آهنین از آنها شعله میکشید و میتابید . گاندی جی توضیح میداد که مبارزه دراز و بیرحمانه و دشوار خواهد بود . حریف هم فوق العاده نیرومند است اگر بنا هست بمبارزه پرداخته شود باید خود را برای از دست دادن همه چیز آماده ساخت و تمام دشواری و سختی مبارزه « عدم خشونت » و انضباط آنرا پذیرفت و تحمل کرد . وقتی جنگ اعلام میگردد قانونهای نظامی مقررات عادی میشود . در مبارزه عدم خشونت هم اگر خواهان پیروزی هستیم باید مقررات قوانین نظامی و انضباط دیکتاتوری مخصوص به آن را بپذیریم . گاندی جی میگفت هر کس حق دارد و میتواند او را اخراج کند ، او را محکوم سازد و هر طور دلش میخواهد او را عذاب و شکنجه دهد اما وقتی او را بعنوان رهبر پذیرفتند باید شرایط او را قبول کنند و به دیکتاتوری و مقررات قوانین و حکومت نظامی او تسلیم شوند . معذرت این نظریات مانع آن نبود که دیکتاتوری او همیشه تابع حسن نیت و خیر خواهی عمومی باشد و همیشه همکاری و موافقت عمومی جزو آن قرار گیرد . گاندی جی میگفت « بعضی اینکه دیگر بمن احتیاج نداشتید مرا دور بیندازید و لگد مال سازید . من هیچ شکایت و اعتراضی نخواهم داشت » .

این تصاویر نظامی که با حدت و قدرت تند و شدید خود گاندی جی میآمیخت بیشتر شنوندگان را بوحشت می انداخت و مو را بر اندامشان راست میکرد اما شوکت علی هم بود و صف مرددین و مشکوکین را تقویت و نگاهداری میکرد . هنگامی که نوبت اخذ آراء رسید اکثریت عظیمی بفتح اظهارات گاندی جی یعنی بفتح جنگ و مبارزه رأی داد اما در واقع این رأی بدون شور و شوق و بصورت گریه آوری داده میشد .

وقتی از این اجتماع بر میگشتیم از گاندی جی پرسیدم که آیا در واقع راه آغاز این مبارزه عظیم همین است ؟ ما بجای ذوق و شوق و هیجان ، بجای نطقهای شورانگیز و نگاههای شوق آمیز که در انتظار آن بودیم ، در مقابل مجمعی بیروح و سرد از مردانی تقریباً چهل ساله قرار گرفته بودیم و با اینهمه این اشخاص عظیم مظهر افکار عمومی بشمار میرفتند و بفتح آغاز مبارزه رأی داده بودند . راست است که از اعضای این « جامعه مسلمانان » بعداً در مبارزه واقعی عده کمی شرکت جستند و اغلب آنها ترجیح دادند که يك پست و سمت آرام و آسوده و بی درد سردر خدمات دولتی بدست آورند . اما سازمان جامعه مسلمین نه در آنوقت مظهر کامل و نماینده واقعی تمام مسلمانان هند بود و نه در سالهای بعد .

سازمانی که بیشتر مبارز بود و بیشتر مظهر عقاید مسلمانان و قدرت مبارزه ایشان حساب میشد در واقع کمیته خلافت سال ۱۹۲۰ بود و این سازمان بود که با ذوق و شوق و هیجان شایسته

بیمارزه پرداخت .

گاندى جى روز اول اوت را براى روز آغاز نهضت و مبارزه «عدم‌همکاری» تعیین کرده بود با وجود آنکه «کنگره» هنوزنه این پیشنهاد را پذیرفته بود و نه حنى آن را مورد مطالعه قرار داده بود . در آنروز مرگ «اوکامانیاتیلک» در بمبئی روى داد . در همان روز صبح گاندى جى که از مسافرت خود در نواحى «سند» باز میگشت با این شهر رسید . من همراه او بودم و با هم در تظاهرات عظیمى که با این مناسبت صورت گرفت شرکت جستیم . چنین بنظر میرسید که تمامى مردم بمبئی و در واقع بیش از يك میلیون نفر براى این تظاهرات و براى ادای احترام نسبت بیک رهبر بزرگ و محبوب انقلابى خود از خانه‌هاى خویش خارج شده بودند .

اخراج من و نتایجی که ببار آورد

تا آن زمان خط مشی سیاسی من همان خط مشی طبقه ام یعنی «بورژوازی» بود. در واقع سروصدائی که آنوقت در زمینه سیاست بگوش میرسید از میان طبقات متوسط بر میخواست (و هنوز هم تا اندازه زیادی چنین است). «اعتدالیها» و «افراطیها» هر دو مظهر این طبقه بودند و هر کدام بروش مختلفی میخواستند این طبقات را برای بهبودی سرنوشت بکار بگیرند. «اعتدالیها» مظهر طبقه متوسط بالا بودند که مجموعاً از تسلط انگلیس بر هند سود برده بودند و از بیم آنکه موقعیت و منافع کنونیشان از دست برود با تغییرات شدید مخالفت و دشمنی میکردند. آنها با رشته‌های مستحکمی با دولت انگلیس و طبقه مالکین بزرگ پیوند نزدیک داشتند. «افراطیها» هم مظهر قشرهای پائین طبقه متوسط بودند. کارگران صنعتی با اینکه تعدادشان بر اثر جنگ افزایش محسوسی یافته بود جز چند سازمان محلی در چند شهر تشکیلاتی نداشتند و هنوز نفوذ و تأثیرشان زیاد و مؤثر نبود. دهقانان هم يك توده نابینا و عقب مانده بودند که بر اثر رنج و فقر فلج شده و بسر نوشت ناگوار و دردناك خود تسلیم بودند و از طرف تمام کسانی که با آنها سروکار داشتند مورد فشار و استثمار واقع میشدند. دولت، مالکین، صرافان، رباخواران، کارمندان كوچك دولت، پلیس، دادگستری و رجال مذهبی همه از آنها بهره کشی میکردند.

وقتی که انسان روزنامه‌ها را میخواند هرگز تصور نمیکرد که در هند توده‌های عظیم دهقانان و میلیون‌ها کارگر هم کمترین اهمیتی داشته باشند. روزنامه‌های «انگلیسی-هندي»^۱ همه در دست انگلیسها بود اخبار مربوط بزنگی اروپائی در شهرهای بزرگ یا در مراکز بیلاقی و تابستانی تمام ستون‌های روزنامه‌ها را پر میکرد. پذیراییها، مجالس رقص، نمایش‌های دوستداران تئاتر و غیره مهمترین اخبار بود. در مورد سیاست هند مخصوصاً از

۱- منظور روزنامه‌هاییست که بوسیله انگلیسها در هند منتشر میشد.

نظر خود هندیها، روزنامه‌ها همیشه یا تقریباً همیشه، بطور منظم و دقیق سکوت میکردند همیشه اخبار بسیار کوچکی، آنهم فقط وقتی که دوران های اجلاسیه «کنگره» پایان میرسید درباره کنگره مینوشتند مگر وقتی که بکنفر هندی معروف یا غیر معروف بجهاتی «کنگره» را مورد حمله شدید قرار میداد. گاه بگاه خبر مختصری درباره يك اعتصاب منتشر میشد. درباره روستاها جز موقعی که قحطی های عظیم پیش می آمد صحبتی نمیشد. روزنامه های هندی هم باتمام قدرت و نیروی خود روش همکاران «انگلیسی هندی» خویش را تقلید میکردند با اینهمه ستونهای بیشتری را برای نهضت ملی هند میگذاشتند. مطالب دیگری که مورد علاقه و توجه ایشان واقع میشد عبارت بود از انتصاب يك هندی بیک مقام مهم یا غیرمهم، تغییر پست یا ارتقاء يك مأمور دولتی که اغلب هم با يك ضیافت همراه بود و در نظر روزنامه ها این ضیافتها همیشه با شرکت شوق آمیز مأمور مزبور همراه گذار میشد. هر وقت که مقررات جدیدی از طرف دولت در مناطق کشاورزی وضع میشد که درآمد تازه ای برای دولت تشکیل میداد فریاد این روزنامه ها بلند میشد زیرا این امر به کلیه مالکین بزرگ آسیب میرساند. دهقانان فقیر و اجاره داران تهیدست در این میان نقشی نداشتند زیرا این روزنامه های هندی هم اساساً در دست مالکین بزرگ اراضی و سرمایه داران بزرگ بود که یا مستقیماً مال خودشان بود یا آنها را تحت کنترل و نفوذ خود داشتند. اینها روزنامه های باصطلاح «ناسیونالیست» هند بودند.

حتی خود کنگره ملی هم در آغاز کار بیشتر تحت نفوذ مالکین و سرمایه داران قرار داشت بطوریکه یکی از درخواستهای عمده کنگره در نخستین سالهای تشکیل و پیدایش آن این بود که مقررات دائمی برای اراضی غیر مسکونی و کشاورزی بوجود آید بطوریکه حقوق مالکین همواره محفوظ بماند. در آنجا هم دهقانان بزمین و اجاره دار و تهیدست اهمیتی نداشتند.

بعدها در طول بیست سال اخیر بهلت رشد نهضت و تمایلات ملی هند وضع تغییر فراوان یافته است بطوریکه حالا حتی روزنامه های انگلیسی هند هم اگر بخواهند خوانندگان هندی داشته باشند ناچارند برای نهضت ملی هند جانی باز کنند. اما آنها این کار را طبق دلخواه خود و موافق نظر و مصلحت خودشان انجام میدهند. روزنامه های هندی با وسعت نظر بیشتری بمسائل ملی مینگرند و با روش خیر اندیشانه تر از کارگران دهقانان سخن میگویند زیرا این کار اکنون مد و باب شده است و خوانندگان بمسائل مربوط به دهقانان و کارگران علاقه روز افزونی نشان میدهند. اما هنوز هم مثل سابق اساساً در مورد دفاع از منافع طبقه مالکین بزرگ و سرمایه داران که صاحبان روزنامه ها هستند سروصدا راه می اندازند. بسیاری از شاهزادگان هندی هم در این نوع روزنامه ها

سرمایه گذاری کرده اند و البته نظردارند که از سرمایه خود سودی بدست آورند. بعضی از این قبیل روزنامه ها خود را بنام روزنامه های «کنگره» می نامند درحالیکه اغلب اداره کنندگان آنها حتی هرگز عضو کنگره هم نبوده اند. حقیقت اینست که چون کلمه «کنگره» مورد توجه مردم است و محبوبیت دارد چه بسیار افراد و جمعیت ها که از این عنوان و از این کلمه برای استفاده و منافع خویش بهره برداری میکنند. روزنامه هائی که روش مترقیانه تری دارند البته همیشه در حال ترس از توقیف بسر میبرند و درزیر فشار بارقوا این مطبوعات و سانسور قرار دارند.

در سال ۱۹۲۰ من شخصاً درباره کارگران کارخانه ها و مزارع هیچ نوع اطلاعی نداشتم و سیاست را منحصرأ با نظر بورژوازی نگاه میکردم ولی البته میدانستم که فقر و تیره روزی بشکل وحشتناکی بر توده های هند مسلط است. بیش خود فکر میکردم که اگر يك هندوستان مستقل و از نظر سیاسی آزاد بوجود آید باید نخستین هدفش حل همین مسئله فقر و تیره روزی عظیم و عمومی باشد. اما بنظر من هدف فوری ما تأمین استقلال سیاسی کشور و برقراری اجتناب ناپذیر حکومت طبقات متوسط بود. از زمانیکه گاندی جی نهضت دهقانان را در «چمپاران» در استان بیهار و «گی را» در (استان گجرات) مورد تشویق قرار داده بود من هم کمی بیشتر متوجه دهقانان شده بودم. با اینهمه تحولات سیاسی سال ۱۹۲۰ و دور نمای عظیم نهضت «عدم همکاری» تمام توجه مرا کاملاً بخود مجذوب و معطوف میداشت تا اینکه بشکل شکست انگیزی افکار جدیدی در وجودم راه یافت و مرا بخود مشغول داشت که بعدها در زندگیم نقش های عمده می بعهده گرفت و تقریباً برخلاف میل شخصی خودم، مرا بسوی تماس با دهقانان راند. این کار جریان جالبی دارد:

در اوایل سال ۱۹۲۰ مادرم و همسر «کماله» بیمار شدند و در اول ماه مه من آنها را به «مسوری»^۱ بردم. آن زمان جنگ کوتاهی که در سال ۱۹۱۹ میان افغانستان و انگلیسیها در گرفته بود تازه پایان یافته بود و امان الله خان به سلطنت افغانستان رسیده بود. در آن وقت در آن شهر مذاکرات صلح میان نمایندگان افغان و انگلیس جریان داشت. هیئت نمایندگی افغانستان در همانخانه «ساووا» منزل داشتند که ما هم در همانجا منزل کردیم. نمایندگان افغانستان بدلبخواه خودشان بشکل منزوی زندگی میکردند و غذا را هم در اطاقهای خودشان میخوردند و زیاد خود را بساکنین دیگر هتل نشان نمیدادند. آنها بهیچوجه جلب توجه نمیکردند. در مدت یکماه تمام، من حتی یک نفر از آنها را هم ندیدم یا اگر هم دیدم نشناختم و متوجه نشدم. ناگهان یکروز عصر رئیس پلیس محلی بسراغ من آمد و

۱- «مسوری» شهری کوهستانی و بیلاقی در ناحیه «دهرادون» و در شمال هند است و نباید آنرا با «مسور» که نام

ك شهر و بك استان در جنوب هند میباشد اشتباه کرد - م -

نامه‌ی از طرف مقامات محلی ارائه داد که بنا بر آن میباید تعهد کنم که هیچ نوع مذاکره و گفتگو و تماس با هیئت نمایندگان افغان نداشته باشم. مسلمان رئیس پلیس، نمایندگان افغان را از نزدیک تحت مراقبت خود داشت و بخوبی میدانست که من تقریباً هیچ تماسی با آنها نداشته‌ام. مأمورین مخفی پلیس در آن نواحی همه جا پراکنده بودند. من باو گفتم شما که همه چیز را میدانید خواستن چنین تعهدی از من بیجا و بی‌مورد است و دلیل آن خواهد بود که من تا کنون تماس و مذاکره‌ی داشته‌ام. او بس گفت که در اینباره با رئیس دادگاه بخش و رئیس پلیس منطقه «دون» ملاقات کنم. من هم چنین کردم. اما بالاخره چون از سپردن تعهد خود داری کردم دستور صادر شد که در ظرف بیست و چهار ساعت از منطقه «دهرادون» خارج شوم و معینش این بود که میبایست در ظرف دو تا سه ساعت شهر «مسوری» را ترک گویم. من نمیتوانستم همسر و مادر بیمارم را باین ترتیب رها کنم و با اینهمه نمی‌خواستم نسبت بدستور هم مخالفت شدیدی نشان دهم زیرا هنوز نهضت نافرمانی عمومی، آغاز نشده بود. بنابراین بجمع کردن اسباب و جامه‌دانهایم پرداختم و مسوری را ترک گفتم.

پدرم با «سرهار کورت بتلر» که در این وقت حکمران و فرماندار استان «ولایات متحده» بود سابقه‌ی آشنایی داشت، و شرحی دوستانه برایش نوشت و متذکر شد که بقین دارد صدوریک چنین دستوری معنی و شدیدی با اطلاع و موافقت او نبوده است. «سرهار کورت» جواب داد که موضوع آنقدرها هم مهم نبوده است و من میتوانستم بدون آنکه شخصیتم چریحه‌دار و مورد توهین واقع شود آنرا بپذیرم. پدرم دوباره نوشت که نظرش غیر از اینست و اضافه کرد که در هر حال چنانچه وضع سلامتی مادرم و همسرم ایجاب کند بدون آنکه خواسته باشم نسبت بقرارد مزبور مخالفتی نشان دهم در هر حال ناچار خواهم بود چه جلو مرا بگیرند و چه نگیرند به مسوری بروم. اتفاقاً حال مادرم بدتر شد و من هم کمی بعد باتفاق پدرم بسوی این شهر حرکت کردم. تصادفاً درست پیش از لحظه عزیمتمان تلگرافی رسید و خبر داد که قرار اخراج من از مسوری لغو گردیده است.

فردا صبح، هنگامیکه به مسوری رسیدیم اولین کسی را که در باغ هتل دیدم یک نفر افغانی بود که دخترک کوچک مرا در بغل خود گرفته بود. بقراری که بعداً مطلع شدم او یک نفر وزیر افغانی و عضو همان هیئت نمایندگان افغانستان بود. ظاهراً بعد از اخراج من از «مسوری» هیئت نمایندگان افغانستان این خبر را در روزنامه‌ها خوانده بودند و این امر باندازه‌ی توجه رئیس هیئت نمایندگان می‌بود که همه روزه برای مادرم یک زنبیل میوه و گل میفرستاد.

بعداً پدرم و من با یکی دو نفر از اعضای هیئت نمایندگان افغانستان هم ملاقات کردیم

آنها با کمال صمیمیت از ما دعوت کردند که سفری با افغانستان برویم متأسفانه ما نتوانستیم در آنوقت از این پیشنهاد دوستانه استفاده کنیم و حالا هم نمیدانم که با اوضاع جدیدی که در آن کشور وجود آمده است آیا این دعوت هنوز باعتبار خود باقیست یا نه ؟

بر اثر آن اخراج از مسوری مدت پانزده روزی را در الله آباد گذراندم و در همین دوران بود که با نهضت دهقان ها آشنائی و ارتباط زیادی پیدا کردم . از آن پس هم هر چه سالها میگذشت من بیشتر باین نهضت نزدیک و علاقمند میشدم و اثر آن در تمام فعالیتهای روحی و فکریم نمایان گردید . چه بسا که بدون این حادثه اخراج از مسوری هم دیر یا زود بیک صورتی بطرف دهقانان متوجه میشدم اما شاید وضع روحی من با آنروزها تفاوت میداشت و نتایج دیگری در من می بخشید .

اگر حافظه ام خطا نکند در نخستین روزهای ماه ژوئن ۱۹۲۰ بود که در حدود دویست نفر « کیسان » (دهقان) از قلب منطقه « پرتابگر » بیک راه پیمائی ۷۵ کیلو متری پرداختند و بطرف الله آباد آمدند تا توجه شخصیتهای سیاسی را که در این وقت در این شهر بودند بوضع ناگوار و دشوار خود جلب نمایند . همین زمان بود که من بر اثر اخراج از مسوری تصادفاً در الله آباد بودم . رئیس این دهقانان مردی بود بنام « رامچندرا » که خودش از دهقانان آن منطقه نبود . من اطلاع یافتم که دهقانان در ساحل رودی که از الله آباد میگذرد سکونت گزیده اند و باتفاق چند تن از دوستانم برای دیدنشان رفتم . آنها برای ما از تجاوزات و زور گوییها و مطالبات اضافی « تعلقه دارها »^۱ و طرز رفتار غیر انسانی که بد دهقانان تحمیل میشد صحبت کردند و خواستار شدند که ما همراه آنها برویم تا هم وضع آنها را از نزدیک ببینیم و مورد تحقیق قرار دهیم و هم از آنها در مورد فشارهای آینده « تعلقه دارها » حمایت و دفاع کنیم . زیرا مسلماً مالکین بزرگ این گستاخی آنها را که برای شکایت به الله آباد آمده اند هرگز نخواهند بخشید و بدون انتقام نخواهند گذارد . بآنها وعده کردم که در ظرف دو سه روز آینده بدیدنشان بروم .

باتفاق چند تن از همکارانم به محل زندگی آنها رفتم و مدت سه روز در آن دهکده - هائی که از راه آهن و از راههای عادی هم بدور هستند گذرانیدیم . این دیدار برای من مثل یک کشف جدید بود . ما دیدیم که در روستاهای مزبور هیجانانگیز و احساسات عمیقی وجود دارد و همه در حال یک تحریک و تهبیح فوق العاده هستند . در یک چشم بهم زدن جماعات عظیمی از مردم جمع میشدند . خبرها و کلمات دهان بدهان و دهکده بدیهکده با سرعت انتقال

۱- « تعلقه » - که همان کلمه عربیست در هند نیز بمعنی ملک بزرگ بود و « تعلقه داری » یک نوع از مالکیت بزرگ شمرده میشد و به مالک « تعلقه دار » میگفتند . وضع « تعلقه داری » و « زمین داری » در هند یکی از عقب مانده ترین انواع مالکیت بود که پس از استقلال هند با اصلاح وضع مالکیت از میان رفته است - م .

می یافت . بزودی تمام دهات ناحیه خالی میشد . مرد و زن و کودک همه بسوی محل اجتماع حرکت میکردند با اینکه فریاد «سیتارام . سیتارام»^۱ «ستیارا . آ . آ . آم» در فضا از هر سو منعکس میگشت و ناگهان از همه طرف دهقانان فقیر، زنان و مردان ژنده پوش با تمام قدرت پاهای برهنه شان میدوبدند . ذوق و شوقشان در روی چهره هایشان نمایان بود . چشمهایشان میدرخشید و چنین بنظر میرسید که همه آنها در انتظار معجزهئی هستند که در ظرف يك روز رنج درازایشان را پایان بخشد .

آنها ما را غرق محبت و مهربانی خود میساختند و با چشمانی لبریز از عشق و امید بهمانگام میکردند . مثل اینکه ما مبشرین اخبار خوش یا راهنمایان آنها بسوی سرزمینهای خوشبختی و سعادت موعود هستیم .

مناظره فقر و این جوشش حقیقتی و سپاسگزاری بی پایان يك نوع احساس شرم و درد فراوان در من بوجود آورد . شرم از فکر زندگی خودم که با رفاه و آسایش میگذشت، شرم از سیاست بافیهای حقیر و خجالت آور يك مشت شهری که بکلی از این انبوه پسران و دختران نیمه عربیان هندی خیر بودند، و درد از اندازه سقوط و پستی زندگی و فقر فوق العاده کشورمان . انگار تصویر جدیدی از هند بصورت يك سرزمین برهنگی و گرسنگی در برابرم ترسیم میشد . ظلم و محرومیت و فقر توصیف ناپذیر، و آن اعتقاد و ایمان کور کورانتهئی که دهقانان نسبت به ما دیدار کنندگان اتفاقی که از شهری دور دست بیش آنها رفته بودیم نشان میدادند يك ناراحتی و يك احساس مسئولیت جدید در من بوجود می آورد که مرا نگران میساخت .

بداستانهای بی پایان رنج آنها ، درهم شکستگی آنها و از پا در آمدنشان در زیر بار اجاره های روز افزون و رسومات غیر قانونی، به ماجراهایی اخراجشان از روی زمین که بر روی آن رنج میبردند و از کلبه های گلی شان، و بشرح کتک خوردنهایشان گوش میدادم میدیدم که چگونه از هر سو بوسیله مأمورین مالکین، رباخواران، پلیس و ژاندارم که همچون لاشخورها بر سرایشان فرود می آمدند احاطه شده اند . آنها محکوم بودند در تمام عمر خود هر روز رنج بکشند تا محصولی بدست آورند که بخودشان تعلق نداشت و خود آنها جز کتک و دشنام و شکمی گرسنه از آن نصیبی نداشتند .

اغلب این دهقانان هیچ زمین در اختیارشان نبود . آنها بوسیله مالکین بزرگ از زمینهایشان بیرون رانده شده بودند و حتی يك کلبه هم که در زیر آن پناهنده شوند نداشتند . زمین غنی و حاصلخیز بود اما انحصارات بقدری زیاد و نابود کننده و املاک دهقانان باندازهئی

۱- «رام» نام خدای باستانی هند است . و «سیتارام» نیز کلمهئی شبیه «بالله» میشود . دهقانان برای

خبر دادن بیکدیگر و انتشار خیر اجتماعات خود این فریاد را بکار میبردند .

کوچک و خانواده‌های ایشان در روی هر زمین بقدری پر جمعیت بود که همه در گرسنگی بسر میبردند. مالکین بزرگ از این احتیاج عظیم انسانی سوء استفاده میکردند. و چون در موقع اجاره دادن اراضی بدهقانان قانوناً نمیتوانستند از یک نسبت معینی بیشتر دریافت دارند بطور غیرقانونی مبالغ فوق‌العاده‌ئی را برایشان تحمیل میکردند و بعنوان رسومات اربابی دریافت میداشتند. دهقانان هم که منبع درآمدی نداشتند ناچار بودند که برای پرداخت رسومات از رباخواران میالنی با فرعهای گزاف قرض بگیرند و بر اثر آن چون نمیتوانستند قرضهای خود و حتی اجاره زمینهای استیجاری خود را بپردازند طبعاً از زمین‌هایشان اخراج میشدند و تهیدست و بی‌زمین و دربدر میماندند.

این وضع از مدت‌ها پیش و با افزایش روز افزون فقر دهقانان رو به توسعه بود. اما آیا حالا چه اتفاقی افتاده بود که ناگهان مردم روستاها را بیدار کرده بود و وضع را بحال پختگی و رسیدگی در آورده بود؟ مسلماً وضع ناگوار اقتصادی اهمیت فراوانی داشت. اما وضع اقتصادی ظاهراً در تمام مناطق «اوده» اهمیت داشت در حالیکه شورشها و انقلابات دهقانی در آن سالهای ۱۹۲۰ و ۱۹۲۱ بدهقانان سه ناحیه «پرتابگر» و «رای بارلی» و «فیض آباد» محدود بود. در این سه ناحیه علاوه بر ریشه‌های اقتصادی وجود شخصیت ممتاز و جالبی یعنی همان «راماچندرا» اهمیت بسیار داشت. که او را «بابا راماچندرا» مینامیدند.

راماچندرا مردی از اهالی استان «مهاراشترا» در مغرب هند بود و بصورت کارگر روز مزد به «فیجی» رفته بود. در هنگام بازگشت خود همراه دهقانان سرگردان و بی‌زمین بنواحی «اوده» رسیده بود و در این منطقه در حالیکه منظومه «رامایانا» را در همه جا میخواند. همه جا میرفت و دهقانان هم دردها و رنجهای خود را برای او نقل میکردند. او مرد کم سواد بود و حتی از بعضی جهات خودش نیز دهقانان را بنفع منافع شخصیش استثمار میکرد اما استعداد فوق‌العاده‌ئی برای سازمان دادن داشت. بدهقانان می‌آموخت که جلسات متعدد «سابها» (اجتماع) تشکیل دهند و مشکلات خودشان را با هم در میان بگذارند. باین ترتیب بکنوع احساس همبستگی در آنها بوجود می‌آورد. غیر از این اجتماعات کوچک گاه بگاه میتینگهای وسیع و عظیمی هم تشکیل میگردد که نتیجه آن احساس قدرت در میان دهقانان بود. «سیتارام» بکنوع کلمه قدیمی بود که برای صدا کردن دیگران بکار میرفت اما او باینکلمه معنی جدیدی بخشیده بود و دهقانان این منطقه هر وقت میخواستند یکدیگر را خبر کنند مثلاً بهنگام ضرورت یا خطر یا نظایر

۱- رامایانا یک داستان منظوم هندی است که مردم هند با آن آشنائی فراوان دارند و مثل شاهنامه در میان

آن این فریاد را در تمام دهکده‌ها جار میزدند. «فیض آباد» و «پرتابگر» و «درای بارلی» که جزو سرزمین پادشاهی قدیمی و افسانه‌ی «آجودینا» میباشند از داستان کهنه و قدیمی «راماچندراوسیتا» پر هستند و کتاب هندی «رامایانا» اثر «تولسیداس» محبوب‌ترین کتاب اهالی این سامانست و اغلب مردم اشعاری از آنرا حفظ دارند. یکی از وسایلی که «راماچندرا» برای جلب مردم بکار می‌برد این بود که اشعار «رامایانا» و داستانهای آنرا برای ایشان میخواند، یا قسمتهای حساس و مخصوصی از آنرا انتخاب میکرد و مثالهایی برای مردم بیرون میکشید. وقتی توانست کمی دهقانان را سازمان بدهد و آنها را متشکل سازد ایدآلهای درخشان و پر نوید گوناگونی در برابرشان قرار میداد. وعده‌هایی مبهم و تیره که در عین حال امید فراوانی در مردم ایجاد میکرد. او هیچ نوع برنامه‌ی نداشته بطوری که وقتی شدت هیجان عمومی را بمنتهای درجه رسانید سعی کرد مسئولیت را بدوش دیگران بگذارد و باین ترتیب بود که عده‌ی از دهقانان را بسوی الله آباد حرکت داد بامید اینکه مردم را متوجه نهضت آنها سازد.

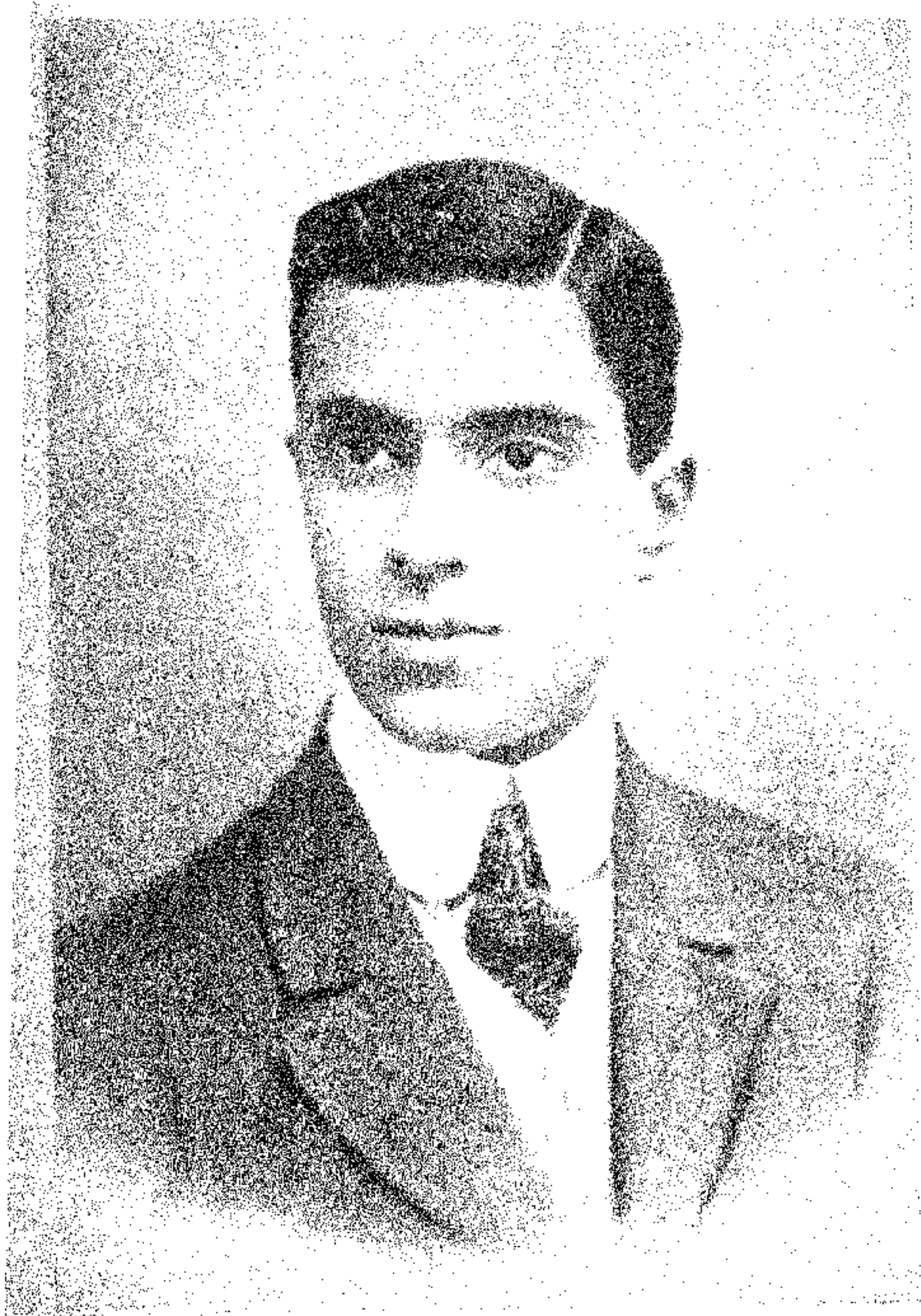
در طول یکسال بعد او با زهم نقش مهمی در تهییج کشاورزان و دهقانان اجرا میکرد و دوسه بار باین جهت توقیف شد و بزندان افتاد. اما در آخر کار نشان داد که نه فقط در آخرین مراحل هیچ مسئولیتی را بگردن نسیگرفت بلکه حتی شایسته اعتماد هم نبود. «اوده» منطقه‌ی بود که مخصوصاً برای تهییج و تحریک دهقانان خیلی مساعد و مناسب بود. این ناحیه سرزمین «تعلقه‌دارها» و مالکین بزرگ بود که خود را «بارون اوده» مینامیدند و روش «زمین‌داری» در آنجا در منتهای شدت و سیاهکاری خود برقرار بود. رسومات مالکانه در آنجا صورت غیر قابل تحملی داشت و تعداد دهقانان و کارگران کشاورزی که از زمین‌ها اخراج و بیرون رانده میشدند دائماً افزایش می‌یافت. در آنجا رو بمرفته جزیک نوع دهقان وجود نداشت و در نتیجه وضع برای وحدت عمل و اقدام خیلی آسان‌تر و متناسب‌تر میشد.

شاید بتوان هند را از نظر مالکیت زمین رو بمرفته بدو قسمت کرد. یکی قسمتهایی که در آن «زمین‌داری» رواج دارد و در آنجاها زمین در دست مالکین بزرگ است و دیگری قسمتی که زمین در دست دهقانان کوچک و خرده مالکین میباشد. طبعاً در موارد بسیاری هم يك اختلاط از این هر دو نوع مالکیت وجود دارد. ایالات سه گانه «بنگال» و «بیهار» و «ولایات متحده» و آگره و اوده مهمترین مناطق زمین‌داری را تشکیل میدهند. دهقانان صاحب زمین و خرده مالک با وجود اینکه وضعشان سخت و رقت‌انگیز است باز هم نسبت بدهقانان بدون زمین وضع بهتری دارند مثلاً بسر روی هم توده‌های دهقانان «پنجاب» و «گجرات» وضعشان خیلی بهتر از دهقانان منطقه «زمین‌داری» است.

در اغلب این مناطق زمین داری انواع مختلفی از اجاره داری رواج دارد مانند اجاره داران با حق سکونت ، اجاره دارانی که مستأجرین دست دوم و سوم و چهارم هستند و از این قبیل. منافع این دسته‌های مختلف اغلب با هم تصادم می‌کند و مانع آن می‌شد که به يك مبارزه متحد و متشکل پردازند. اما در سال ۱۹۲۰ در «اوده» هنوز اجاره داران با حق سکونت یا اجاره دارانی که می‌توانستند تمام عمر را در روی زمین بگذرانند وجود نداشتند. در آنجا فقط دهقانانی بودند که زمین را برای زراعت موقتی اجاره می‌کردند و همینکه کسی دیگری زمین را بمبلغ کمی بیشتر اجاره می‌کرد مالکین دهقان اولی را از زمین اخراج می‌کردند. در مقابل چون در آنجا اصولاً بیش از یک نوع دهقان اجاره دار وجود نداشت خیلی آسانتر میشد آنها را برای يك اقدام مشترك متشکل و متحد ساخت .

در «اوده» وضع طور است که حتی اگر اجاره زمین را با قسط طولی‌المدت هم از دهقانان دریافت دارند باز هم در وضع آنها بهبودی حاصل نمیشود. معمولاً اربابها و مالکین در برابر مالی که می‌گرفتند رسیدن می‌دادند و خیلی آسان می‌توانستند ادعا کنند که چیزی دریافت نداشته‌اند و باین بهانه دهقانان را از روی زمین خودشان بیرون کنند. دهقان هرگز وسیله دفاعی نداشت. علاوه بر پرداخت اجاره زمین مزبور، ناچار بود که مقادیر زیادی تحمیلات غیرقانونی و ظالمانه را هم بپذیرد. بطوریکه برای من گفتند در يك «تعلقه» (ملك) بینجاه عنوان مختلف از دهقانان پول بیرون می‌کشیدند. شاید در آنچه برای من گفتند تا اندازه‌ای اغراق هم وجود داشته باشد ولی این حقیقتی است که تعلقه‌دارها همیشه هزینه‌های هنگفت خود را بردوش دهقانان تحمیل می‌کردند. مثلاً هزینه يك ازدواج در خانوادۀ ارباب، خرج تحصیل فرزندش که بخارجۀ اعزام میشد، هزینه پذیرائی‌های با شکوه که بافتخاریك حاکم انگلیسی یا يك مأمور دولت بر پا می‌گردید و بالاخره قیمت خرید يك اتومبیل یا يك فیل ، همه را باید دهقانان می‌پرداختند. این تحمیلات و رسومات مالکانه حتی بتناسب موارد مختلف اسامی خاص هم داشت. مثلاً پولی که برای خریدن اتومبیل گرفته میشد «موتورانه» و پولی که برای خرید «فیل» جمع میشد «هاتوانه» نامیده میشد و از این قبیل اسامی فراوان بود.

بنا بر این تعجب آور نیست که در منطقه «اوده» يك طغیان و هیجان عظیم دهقانی صورت پذیرد. چیزی که در آن زمان برای من تعجب آور می‌نمود این بود که این عصیان و طغیان دهقانان بطور خود بخودی و بدون هیچ گونه کسکی از جانب شهرها و بدون دخالت سیاست بازان و مشایخین آنها صورت پذیرفت. نهضت دهقانی هیچ قدر مشترکی با کار «کنگره» نداشت. و حتی با نهضت «عدم‌همکاری» هم که در این زمان شکل گرفته بود مربوط نبود. شاید صحیح‌تر باشد که بگوئیم هر دو نهضت وسیع و نیرومند از بکرشته



جواہر لعل نہرو در دانشگاہ کیمبرج

سال ۱۹۱۰